

ارمغان مینوی

شمه‌ای دیگر از داستان مصاحب و مینوی

محمد دهقانی

نویسنده و مترجم



دکتر محمد دهقانی در کتابخانه مینوی

عکس از امید طاری فرد

پیش از این در مقاله‌ای با عنوان «داستان مصاحب و مینوی، از دوستی تا دعوا بر سر رسم‌الخط» (فرهنگ‌بان، ش ۵، ۱۳۹۹)، مروری داشتم بر روابط آن‌ها، از شروع آشنایی و دوستی در انگلستان تا نثار و کدورتی که در اواخر عمر آن دو بزرگ میانشان پدید آمد. علت اصلی این کدورت هم، چنانکه در آن مقاله آوردم، ظاهراً اختلاف نظری بود که مینوی در مورد رسم‌الخط با مصاحب داشت. آن مقاله را با نقل انتقاد مینوی از دایرةالمعارف فارسی و پاسخ مصاحب به او در نامه‌ای رسمی و اداری به پایان بردم. اکنون باید بیفزایم که ماجرا به همان پاسخ رسمی ختم نشد و اندکی بعد ناصر پاکدامن (با نام مستعار علی همدانی) در مقاله مفصلی که در مجله نگین (بهمن ۱۳۵۲) منتشر شد انتقادات تندی را متوجه مینوی کرد. محور این مقاله، که در ۱۲ بخش تنظیم شده، از بخش ششم به بعد عمدتاً پاسخ‌گویی به انتقادات مینوی از دایرةالمعارف فارسی است. لیکن لحن پرکنایه و طعن‌آمیز نویسنده نشان می‌دهد که قصدش فراتر از این حد بوده و می‌خواسته است با یادآوری پیوند مرید و مرادی میان مینوی و تقی‌زاده و اشاره به «گفتارهای فرهنگی» مینوی در رادیو بی‌بی‌سی نوعی اتهام سیاسی را هم متوجه او کند. علاوه بر این، کوشیده است مینوی را مردی متوهم و بدبین نشان دهد که پیوسته از همگان شاکی و گله‌مند است:

بر این اسف دارم که آقای مینوی در سراسر زندگی خود با مردمانی سر و کار داشته‌اند که یا همچون نیما یوشیج کتابی را که از ایشان به عاریت می‌گرفتند پس نمی‌دادند و یا همچون رشید یاسمی در زندگی رفتاری می‌کردند که مجبور می‌شدند در بستر مرگ «تذلل و تضرع» کنند تا آقای مینوی گناه ناکرده ایشان را ببخشایند؛ آدمیانی که مثل دکتر مصاحب «در کارهایی که مربوط به خودشان نیست لجاج» می‌کنند، و یا مثل علی‌اصغر حکمت رفتار می‌کنند که جواب نامه ایشان را نداد و ایشان را منتظر خدمت کرد و «حتی ماهی ۲۹ تومان حقوق انتظار خدمت [ایشان] را هم توقیف کرده بود»... آدم‌هایی مثل اسمعیل مرآت که می‌خواست ایشان را «مجبور کند تمام هفت روز هفته را از ساعت ۸ صبح تا دو بعدازظهر... متحدالمال‌های او را به شاگردان» بنویسند که «شماره دفتر اندیکاتور روزبه‌روز بالا برود» تا مرحوم مرآت «دائم تقاضای اضافه حقوق از برای» خودش بکند و ایشان «همان ماهی صد تومان را» بگیرند و «از حیث معاش در نهایت سختی و تنگی» باشند... یا آدم‌هایی مثل مرحوم دهخدا که «نسبت به تقی‌زاده نظر بد داشت» ولی «شهامت آن را نداشت که برود با خود او در آن باب صحبت کند» و می‌نشست پیش ایشان و «بدگویی و گله می‌کرد و فحش می‌داد» و ایشان را از انجام

کارهای علمی باز می‌داشت... آدم‌هایی مثل «مهندس رضا - بیخشید پرفسور رضا - که [ایشان] را بازنشسته کردند»... (همدانی، ۱۳۵۲، ص ۶۱).

این مقاله تند پرکنایه هم، که به احتمال قوی با اجازه و اطلاع مصاحب و شاید اصلاً به اشارت و هدایت وی نوشته شده باشد، نتوانست آتش خشم مصاحب را فرو بنشانند و او خود دست به کار شد و در شماره بعدی مجله نگین (اسفند ۱۳۵۲) باز مقاله‌ای طولانی در پاسخ انتقادات مینوی از دایرةالمعارف منتشر کرد. در نسخه‌ای از این مجله که در کتابخانه مینوی (به شماره ۱۶۰۹۷) محفوظ است، می‌بینیم که مینوی مقاله مصاحب را با دقت خوانده و زیر بعضی عبارت‌های آن با قلم قرمز خط کشیده و چند کلمه‌ای هم در حاشیه آن‌ها نوشته است. اگر علی همدانی (ناصر پاکدامن) در نوشته خود مینوی را به طعنه و کنایه دچار نوعی روان‌پیشی ناشی از سوءظن دانسته است، مصاحب در مقدمه مقاله‌اش بی‌هیچ ملاحظه و مجامله‌ای دوست‌دیرینش را به داشتن «مشکلات روحی» متهم کرده و مدعی شده است که منظوری «جز شناساندن آن برادر و عقده‌هایش» ندارد (مصاحب، ۱۳۵۲، ص ۶). در آغاز این مقاله مفصل، مصاحب، پس از پاسخ کوتاهی به انتقادات مینوی از دایرةالمعارف، مستقیماً به سراغ شخصیت او می‌رود و چنین می‌نویسد:

مسئله انتقاد آقای مینوی بر دایرةالمعارف ریشه‌های عمیق‌تری دارد که من در این مقاله آن‌ها را بر ملا می‌کنم تا خلاق جمله از گبر و یهود بدانند که تلقی آقای مینوی از کارهای مثبت دیگران چگونه است. برای این کار باید مینوی را چنان که هست - البته با کمال اختصار - بشناسانم. مجوز من در این امر اولاً این است که تا کسی او و خصایص روحیش را نشناسد نمی‌تواند به علت‌العلل «ستیه‌نگی» وی که بدان فخر می‌کند واقف شود، و دیگر این که وی در مصاحبه مذکور از زندگینامه خود و از حقوق و اجرت‌هایی که می‌گرفته به تفصیل سخن گفته است (همان‌جا).

او نخست به آغاز آشنایی خود با مینوی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «من در زمستان سال ۱۹۴۶ به توسط مرحوم تقی‌زاده در لندن با آقای مینوی آشنا شدم». سپس، با دعوی این که «از وارد شدن به زندگی خصوصی اشخاص بکلی اجتناب» دارد، بی‌درنگ از «خواری‌هایی» سخن می‌گوید که مینوی «در اداره انگلیسی مخدومش»، یعنی همان بنگاه سخن‌پراکنی بی‌بی‌سی، می‌دیده است و می‌کوشد او را به سبب وضعی که در آن روزگار در انگلستان داشته است تحقیر کند:

چنانکه رسم آن زمان بود که بعضی از ایرانیان مطرود (به هر جهتی) خود را «مظلوم سیاسی» قلمداد می‌کردند، وی نیز موضوع ترجمه کتاب کریستنسن را پیراهن عثمان کرده بود و به همان تفصیلی که در مصاحبه‌ی مورد بحث در این باب داد سخن داده است به شرح و بسط آن می‌پرداخت. خلاصه، آدمی بود از این‌جا رانده و از آن‌جا مانده. به همین جهت من در آغاز محبتی آمیخته با ترحم در خود نسبت به وی احساس می‌کردم، غافل از این‌که او از آن جماعتی است که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً. در هر حال، در آن‌جا با همه‌ی خدمت‌گذاری‌ها و تحمل خواری‌ها او را به دانشگاه لندن راه ندادند (تا آخر سال ۱۹۴۹ که من خبر دارم). ذکر این مطالب برای این نیست که چون او چنان گفت من هم چنین می‌گویم، بلکه برای این است که منشأ مشکلات روحی گوناگون او مکشوف شود، و معلوم گردد که چرا آقای مینوی ناچار است که دائماً با حق یا باطل - مشروط به این‌که مربوط به ارباب قدرت نباشد - بستیزد (همان‌جا).

سپس، ذیل عنوان «مینوی و کار مثبت»، نوشته است که «کار عمده‌ی آقای مینوی انتقاد کارهای مثبت دیگران است، آن هم نه انتقاد علمی به قصد ارشاد و راهنمایی، بلکه از آن انتقادهایی که سمیول جانسن شهیر آن را «خوردن آن‌چه دیگران اشکوفه کرده‌اند» شمرده است». به گمان مصاحب، مینوی می‌خواهد نشان دهد که «فقط یک نفر است که فارسی می‌داند و عربی هم



می‌داند و او مینوی است - او مانند همه خودپسندان دیگر قطب دایره امکان است». در بخش بعدی مقاله، مینوی متهم شده است که «صدها هزار تومان پول مؤسسه انتشارات فرانکلین» را خرج تألیف کتاب لغت فارسی کرده اما هیچ کاری انجام نداده است، حال آن‌که «من و همکارانم پس از چند سال حداقل به تألیف جلد اول دایرةالمعارف موفق شدیم» (همان‌جا). آن‌گاه از قول تقی‌زاده، که دوست و حامی همیشگی مینوی بود، درباره او چنین داوری کرده است: «مینوی مرد فاضلی است، ولی مرد این‌که کار مثبت بکند نیست. تا کنون هم کار شخصی مثبتی نکرده است و در آتیه هم نخواهد کرد. هر زمان که پولی در مقابل کاری باشد کار را قبول می‌کند و پس از این‌که پول‌ها صرف شد کار را پیش صاحب کار می‌اندازد، و می‌گوید از من ساخته نیست، خودت بکن» (همان، ص ۶-۷). مصاحب این سخنان را، چنانکه خودش توضیح داده، از حافظه نقل کرده و هیچ مستندی هم برای آن‌ها نیاورده است. سپس درباره شاهنامه‌شناسی مینوی هم از قول دیگران (من جمله عثمان‌اوف، دانشمند روس و مصحح شاهنامه) تردید کرده و چنین نوشته است:

اینک آقای مینوی دکان دیگری باز کرده است. اهل اطلاع و تحقیق می‌گویند که او تخصصی در شاهنامه و صلاحیت تصحیح آن ندارد [...] و کسان دیگری هستند که در این کار تخصص دارند یا حداقل به مراتب بیش از مینوی می‌دانند. من شخصاً نمی‌دانم و صلاحیت اظهار نظر شخصی ندارم. به هر حال پولی و مزایائی در میان هست، و فعلاً آقای مینوی سخت مشغول شمردن تعداد ابیاتی است که فردوسی از اولین عطسه سهراب تا آخرین سرفه او سروده است. البته این کار را هم تا پولی در بساط است ادامه خواهد داد، زیرا چنین تحقیق مهمی جز از آقای مینوی ساخته نیست، و بعلاوه اگر کسی کار مشابهی مثلاً در مورد حافظ بکند و خدای نکرده ابیات آن را بشمارد مهدورالدم و واجب القتل است. بزودی روزی می‌رسد که آقای مینوی به صاحب کار می‌گوید «از من ساخته نیست؛ بیا و خودت بشمار»، و حداکثر چیزی که به صاحب کار تحویل می‌دهد رونویسی تعدادی نسخه‌بدل است آن هم به خط عده‌ای دیگر، و چند عدد فیش که هیچ‌کس از آن سر در نمی‌آورد (همان، ص ۷).

مصاحب، با استناد به «اهل اطلاع و تحقیق» (که البته از آن‌ها، به‌جز عثمان‌اوف، نامی به میان نمی‌آورد) مینوی را به سرقت ادبی هم متهم می‌کند. اندکی بعد نیز از قول «یکی از دوستان محقق» به تعریف از خود پرداخته و مدعی شده است که «خیام را به‌عنوان یک عالم ریاضی» او «در ایران شناسانده و زنده کرده» (همان‌جا).

در بخش پایانی مقاله، مصاحب تازه وارد اصل موضوع می‌شود و می‌کوشد به انتقادات مینوی از دایرةالمعارف فارسی پاسخ دهد. اما در این بخش هم، به جای دفاع منصفانه از خود، حمله‌های تندى به مینوی کرده و، ضمن مقایسه نابجا میان دایرةالمعارف و تصحیح مینوی از کلیلّه و دمنه، چنین نوشته است:

حالا ببینیم آدمی که در عمر خود هیچ کار مثبت ابتکاری نکرده است، و معذک بر دیگران خرده می‌گیرد، خودش چه کرده است. کتاب کلیلّه و دمنه را که عرب و عجم بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند از نو تحشیه و چاپ می‌کند. عده‌ی اغلاط کتاب وی، گذشته از اغلاط چاپی، چقدر بوده است خدا می‌داند، زیرا مرحوم سید محمد فرزّان - که زحمتش را او می‌کشید و شهرتش را آقای مینوی می‌برد - فهرست مفصلی را که از اغلاط آن فراهم کرده بود - به جای این که با کوس و کرنا سر بازارها بگوید - مستقیماً برای خود آقای مینوی فرستاد (همان، ص ۹).

آن چه این جا اهمیت دارد این نیست که دعوی‌های مصاحب بر ضدّ مینوی تا چه حدّ موجه و مدلل است. مهمّ لحن انتقام‌جویانه و کین‌توزانه و فارغ از انصاف مصاحب در این مقاله است، چنانکه در پایان آن هم مینوی را باز به کنایه دچار عقده دانسته و درباره‌ی خود گفته است که «خوشبختانه، من ماری یا عقده‌ای در دل ندارم که آزارم دهد» (همان‌جا). مینوی، چنانکه اشاره شد، این مقاله را خوانده و زیر بعضی بخش‌های آن خط کشیده و کلمات یا عباراتی هم در حواشی آن نوشته و معلوم است که قصد داشته دعا را ادامه دهد و به اصطلاح در برابر مدّعی کوتاه نیاید. بر حسب اتفاق، در میان اوراق پراکنده کتابخانه مینوی، ۱۲ صفحه دست‌نویس یافتیم که حاوی پاسخ مینوی به همین مقاله مصاحب است. (این نوشته البته به خط خود مینوی نیست بلکه ظاهراً پیش‌نویس مصاحبه‌ای است با او که به خط مصاحبه‌کننده نوشته شده اما گویا هرگز منتشر نشده است). در این دست‌نوشته مینوی نخست ناخرسندی خود را از این که به او لقب «ستیهنده» داده‌اند ابراز کرده و نوشته است:

من هر وقت خطا و نادروستی در کاری می‌بینم بدون توجه به دشمنی‌ها و دوستی‌ها نظر خودم را بیان می‌کنم و چون حق تلخ است بطبع این گفتار از برای عده‌ای خوشایند نیست و به این جهت لقب ستیهنده را به من داده‌اند و اگر من در جایی به چیزی فخر کرده‌ام به صداقت و درستی خودم بوده است نه ستیهندگی.

اندکی بعد نیز به همان حربۀ مصاحب متوسّل شده و او را گرفتار عقده‌های روحی دانسته است:

من مانند آقای مصاحب گرفتار هزاران عقدۀ روحی نیستم که از قول زنده و مرده سند جعل و جمع کنم تا برای خودم بازاری بسازم و دکانی درست کنم. اوست که مجبورست با نقل مطالب دیگران - درست یا نادرست، مربوط یا نامربوط به این بحث - خودش را به ملت ایران بشناساند و خود را خیام معاصر جا بزند - و گرنه کارهای مرا اهل تحقیق دیده‌اند و مصاحب را چه حد که در این باره حرف بزند.

در باب اشاره مصاحب به خدمت مینوی در «اداره انگلیسی» یعنی رادیو بی‌بی‌سی هم این توضیحات را در دست‌نویس مذکور می‌بینیم:

مجموعۀ گفتارهای من در رادیو بی‌بی‌سی مربوط است به ادب و فرهنگ فارسی برای آشنایی بیشتر ایرانیان و فرنگیان زبان‌دان با این ادبیات و جز این چیزی نبوده است. حال اگر کار کردن در مؤسسه‌ای مثل بی‌بی‌سی جرم است، چرا مصاحب و همکاران وطن‌پرستش عمری را از مؤسسه فرانکلین (که حتماً یک مؤسسه ملی و ایرانی است) پول گرفته‌اند و دائرةالمعارفی بر ساختند. من نمی‌دانم که آقای مصاحب تا به حال با کدام‌یک از ارباب قدرت ستیزه کرده است و در افتاده است و یا تلاشی برای رهایی ایران از دست بیگانگان کرده است تا در زیر سم ستوران کوفته نشود. چه خوب بود که ایشان در گفتار سراسر خودپسندانه خود کمی هم به شرح مجاهدات و مبارزات ملی و میهنی خود می‌پرداختند تا هم ما اطلاعی از احوال این دانشمند مجاهد و غزالی عصر داشته باشیم و هم مردم این دانشمند ملی را بهتر بشناسند.

در پاسخ سخنی که مصاحب آن را به تقی‌زاده نسبت داده است و قبلاً به آن اشاره شد، مینوی به کتاب‌ها و مقالات فراوان خود اشاره کرده و چنین نوشته است: «گویا آقای مصاحب و کسانی که از آن‌ها مطالبی نقل کرده است این کتاب‌ها را ندیده‌اند و عقدۀ و ناراحتی چشم انصاف و دیدۀ حقیقت‌بین آن‌ها را کور کرده است و گرنه این همه کتاب و مقاله را چگونه می‌توان ندیده گرفت». استناد مصاحب به سخنان عثمان‌اوف درباره عدم صلاحیت مینوی برای تصحیح شاهنامه نیز بی‌پاسخ نمانده و مینوی در رد آن سخنان چنین نوشته است: «کسانی که این شخص - یعنی

عثمان‌اوف - را می‌شناسند می‌دانند که حد اطلاع او دربارهٔ زبان فارسی در چه پایه و مایه‌ای است» و افزوده است که «عثمان‌اوف در ابتدای مقاله‌اش می‌گوید که من صلاحیت تصحیح متن شاهنامه را ندارم ولی همین آقا در آخر همین مقاله می‌گوید که من از آقای مینوی تقاضا کردم که در کار شاهنامه با ما همکاری کند. این آقا [- عثمان‌اوف -] یک بار تقاضای همکاری می‌کند و یک بار می‌گوید من [- مینوی -] نمی‌توانم از عهدهٔ تصحیح متن برآیم. آیا این آدم می‌تواند بی‌غرض و صاحب اطلاع و... باشد؟» اشارهٔ مینوی به مقاله‌ای است که ایران‌شناس روس و مصحح شاهنامهٔ چاپ مسکو، محمد نوری عثمان‌اوف، در مجلهٔ گوهر (س ۱، ش ۱۰، آبان ۱۳۵۲، صص ۹۳۷-۹۴۱) منتشر کرده و در آن کوشیده است که در مقابل انتقادهای مینوی از کار خود و همکاریاش دفاع کند. عثمان‌اوف در آن مقاله نخست مدعی شده است که مینوی «با اصول علم متن‌شناسی که در روزگار ما تا حدّی وسیع و گسترده شده است، چنانکه باید، آشنایی کافی و لازم» ندارد (ص ۹۳۸)، اما اندکی بعد اقرار می‌کند که «ما با کمال فروتنی و صمیمیت حاضر

بودیم برای تنقیح و تصحیح شاهنامه همکاری آقای مینوی را قبول کنیم ولی ایشان به این همکاری تن در ندادند و نه تنها دست تمنای ما را رد کردند بلکه بر آتش اشتیاق و علاقهٔ ما آب سرد بی‌اعتنایی و طعن و عتاب فرو ریختند» (ص ۹۳۹). عثمان‌اوف ضمناً مینوی را به سرقت ادبی هم متهم می‌کند و معتقد است که آن‌چه مینوی دربارهٔ شیوهٔ تصحیح شاهنامه می‌گوید اساساً همان سخنان برتلس است که مینوی «از روش کار او استفادهٔ بسیار کرده» اما «نامی از این مرد بزرگ به میان نیاورده» است. «این عمل از لحاظ امانت علمی و اخلاق ادبی درست نیست» (همان‌جا). با توجه به سابقهٔ دیرین و تجربه‌های فراوان مینوی در حوزهٔ تصحیح متون کهن (دیوان ناصر خسرو چاپ تقوی، شاهنامهٔ چاپ



بروخیم، ویس و رامین، کلیله و دمنه، و...) گفته عثمان‌اوف دعوی باطل و بی‌دلیلی است که به منظور تکریم و تعظیم استادش برتلس بیان شده است.

مینوی در مقام دفاع از کار خود در بنیاد شاهنامه نیز برآمده و اولاً تلقی مصاحب از شاهنامه را نتیجه بی‌توجهی او به عظمت کار فردوسی و ناآگاهی وی درباره آن دانسته است: «مصاحب می‌گوید از "اولین عطسه سهراب تا آخرین سرفه او". کسی که شاهنامه را این‌طور می‌فهمد حرف‌زدن در باب شاهنامه با او چنان است که در گوش... یاسین خواندن». سپس به کار خود در بنیاد شاهنامه اشاره می‌کند و، در پاسخ به این اتهام مصاحب که «بزودی روزی می‌رسد که آقای مینوی» از کار در بنیاد هم دست می‌کشد و «حداکثر چیزی که به صاحب کار تحویل می‌دهد رونویسی تعدادی نسخه‌بدل است»، می‌گوید: «من به هیچ‌وجه تصمیم ندارم که ترک بنیاد بگویم چون کار شاهنامه و تصحیح متن شاهنامه در حوزه اطلاع من است و اگر آقای مصاحب ادعا دارد یا کسانی نزد او ادعا کرده‌اند که می‌توانند این کار را به انجام برسانند خوب است آن‌ها را به بنیاد شاهنامه معرفی کند تا از وجودشان استفاده کنیم». سپس از این که مصاحب «مرتب دم از این می‌زند که اهل اطلاع و تحقیق می‌گویند» انتقاد می‌کند و مستقیماً خطاب به وی می‌گوید: «مگر این اهل اطلاع و تحقیق زبان ندارند که تو سخن‌گوی آن‌ها شده‌ای. به نظر من این عده از نادانی تو در زمینه‌های مختلف استفاده کرده‌اند و یک مشت حرف‌های بی‌اساس را در گوش تو خوانده‌اند و در دهانت گذاشته‌اند و تو چون طوطی آن‌ها را تکرار می‌کنی». درباره رستم و سهراب چاپ بنیاد هم مینوی این توضیحات را آورده است: «درست است که توضیحات این داستان در حدی است که هر کس بخواهد بتواند از این کتاب استفاده کند و برای خواص نیست و ما این کار را بعد کرده‌ایم، ولی اگر درباره متن رستم و سهراب حرفی هست بهتر است بگویند».

مصاحب در مقاله خود، براساس همان سخنان عثمان‌اوف، کوشیده است کار مینوی را درباره داستان «رستم و سهراب» شاهنامه بی‌ارزش و نکات مهم آن را حاصل زحمات دیگران جلوه دهد: «کار آقای مینوی در این باب در سطح کتب دبیرستانی است، و اگر هم جسته و گریخته نکات قابل توجهی در آن به چشم می‌خورد همان مطالبی است که آقای مینوی از محققین مختلف اخذ نموده و همه را از آن خود قلمداد کرده است» (مصاحب، ۱۳۵۲، ص ۷). در پاسخ به این اتهام، مینوی گفته است: «من محقق را نمی‌شناسم که از قول او چیزی نقل کرده باشم و به اسم او ضبط نکرده باشم و اگر حرفی در این باره هست بهتر است صریح گفته شود نه به رمز و کنایه. بنابراین در صحت امانت من هیچ‌کس نمی‌تواند شک کند».

مصاحب در بخش دیگری از مقاله خود مینوی را از «کشف زیبایی‌ها و ارزش‌های درونی» آثار ادبی «عاجز» دانسته و به طعنه نوشته است:

آن‌جا که اندیشه و ذوق آغاز می‌شود کار آقای مینوی و «علامه»‌های همانند او پایان یافته است. بعضی از محققین هم معتقدند که برای رسیدن به مرحله آقای مینوی در کار نسخه‌شناسی هفتاد سال صرف عمر لازم نیست، و هر آدم متوسط الاحوالی که تا حدی عربی و فارسی بداند این کار را در ظرف چند سالی می‌تواند فرا گیرد. هنر آقای مینوی و اعوان و انصار ایشان - و کسانی که از راه تشبّه به ایشان در راه «علامگی» هستند - در این است که این موضوع مقابلهٔ نسخ و بی بردن به اصالت بشخشم و دشمنایگی را چنان مهم و بزرگ جلوه دهند که عوام مردم، و حتی بعضی از خواص، تصور کنند که مهم‌ترین کاری که در باب آثار ادبی باید انجام شود همین مقابلهٔ نسخهٔ نسخ با نسخهٔ پیخ است. در صورتی که اگر کسی اندکی با روح و پیام معنوی آثار ادبی آشنایی داشته باشد می‌داند که این‌گونه کوشش‌ها در برابر آن کارهای اصلی پیشیزی هم ارزش ندارد (مصاحب، ۱۳۵۲، ص ۷).

مینوی در پاسخ به این بخش از انتقادات مصاحب می‌گوید: «از آدمی مثل هنینگ که همهٔ بزرگان فضل و ادب ایران او را می‌شناسند دربارهٔ این کلمه - دشمنایگی - توضیح خواستم و او هم جوابی به من نوشت.^۲ و اما بشخشم؛ آقای آرام از من خواستند که این کلمه را برای ایشان پیدا کنم». سپس به «اهمیت تحقیق لغوی که پایه و اساس فرهنگ فارسی است» اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر این کار درست نیست، چرا آقای مصاحب با خودخواهی تمام از کلمهٔ "روزآمد" صحبت می‌کند؟» به نظر مینوی، مصاحب در مقالهٔ خود فقط یک «ادعای درست» کرده است و آن‌هم این است که می‌گوید: «من تخصص این که در باب صلاحیت آقای مینوی در تصحیح شاهنامه اظهار نظر شخصی بکنم ندارم» (همان‌جا). بعد هم، به طریق انکار، از مصاحب می‌پرسد که «مگر من دست کسانی را که در زمینهٔ تحلیل و بررسی متون کار می‌کنند بسته‌ام یا به صورتی مانع کار آن‌ها شده‌ام؟»

مصاحب در انتقاد از توجّه مینوی به تصحیح آثار ادبی کهن نوشته است: «آقای مینوی عقیده دارد که برای هر گونه بحث دیگری در باب یک اثر ادبی باید اول نسخهٔ "صحیح" و "نزدیک به اصل" تهیه شود» (همان‌جا). مینوی در پاسخ به این ایراد پرسیده است: «آیا این حرف نادرست است که مصاحب می‌خواهد از آن به نفع خود استفاده بکند؟» و در ادامه گفته است که «مصاحب از ارزش و اعتباری که متون کهن دارد همان اندازه بی‌اطلاع است که از کار شاهنامه. او آگاه نیست - چنانکه بارها در مقاله‌هایش اعتراف کرده است - که متون ارجمند زبان فارسی، از جمله تاریخ بیهقی، تذکرهٔ الاولیاء، مثنوی و شاهنامه در همین مجموعهٔ نسخ خطی و عکسی است که آقای

مصاحب به آن ایراد گرفته است و اگر کار نسخه و نسخه‌شناسی نبود، مسلم است که بسیاری از این میراث‌های فرهنگی ما ناشناخته می‌ماند». مینوی از پاسخ گفتن به مابقی انتقادات و اتهاماتی که مصاحب در مقاله مفصل خود مطرح کرده خودداری ورزیده و گفته است:

مصاحب در شش قسمت دیگر این مقاله‌اش فقط به خودنمایی و خودخواهی پرداخته است و می‌گوید: این منم طاووس علیین شده. و چون در آن شش قسمت به این مطالب پرداخته است که از گفتار ما بیرون است حرفی درباره آن نمی‌زنیم. فقط در باب جزء دهم می‌گویم که اگر مصاحب مدعی است که مرحوم فرزاد کتابی - یعنی کیله - را تصحیح کرده‌اند و به من داده‌اند و من از یادداشت‌های آن مرحوم بدون ذکر سند حرفی زده‌ام دروغ است.

در میان اسناد پراکنده کتابخانه مینوی، که اکنون به یاری همکاران دقیق و علاقه‌مند، خان‌ها خسروی و مهرابی، مشغول تنظیم و طبقه‌بندی آن‌ها هستم، سه نامه دیگر از مصاحب به دست آمد. اولین نامه یادداشت کوتاه صمیمانه‌ای به اضافه نام چند کتاب انگلیسی است که ظاهراً در اواخر اقامت مصاحب در کمبریج (دوشنبه ۶ دسامبر ۱۹۴۸، برابر با ۱۵ آذر ۱۳۲۷) نوشته شده و مضمون آن از این قرار است:

مینوی خان عزیزم، انشاءالله حالت خوب است. کتاب‌های ذیل در کمبریج موجود است. اگر لازم داری بگو بفرستم. اگرچه احتمال می‌دهم آن‌ها را داشته باشی، معذک در نوشتن ضرری نیست. مخلصیت، مصاحب.

دومین نامه مورخ ۲۵ دی‌ماه (۱۳۲۷) است و باز هم لحن بسیار صمیمانه‌ای دارد و در آن مصاحب به صراحت از «قرض‌های معنوی» اش به مینوی یاد می‌کند:

مینوی جان عزیزم، امیدوارم حالت خوب و دماغت چاق باشد. قریب دو هفته است به ایران وارد شده‌ام. لازم نیست راجع به وضع زندگی در این جا چیزی بنویسم. سرمای هوا هم قوز بالا قوز است. در این دو هفته جز یکی دو مرتبه از منزل خارج نشده‌ام. صورت کتاب‌هایی را که خواسته بودی به یکی از رفقا که کتاب‌فروشی دارد و در این کار بصیرتی هم دارد دادم که آن را تهیه کند. البته

بعد از تهیه برایت خواهم فرستاد. عکسی را که برای آقای فاتح داده بودی همین امروز فرستادم ولی هنوز آقای شهیدزاده را نتوانسته‌ام پیدا کنم.
از آقای سمیعی کاغذ بسیار محبت آمیزی داشتم. خواهش می‌کنم روز شنبه که ایشان را ملاقات کردی از طرف من فوق‌العاده تشکر کن و سلام خاص مرا خدمت ایشان و خانمشان برسان. البته خودم خدمتشان کاغذ خواهم نوشت. همچنین سلام مرا به آقایان وارسته و فرداد و سایر رقبا برسان و هرگاه کاری در این جا داشتی بدون مضایقه بنویس، شاید انجام آن بار قرض‌های معنوی را که به تو دارم سبک‌تر کند.

تصدق تو و محبت‌هایت - مصاحب

عزیز مصاحب

۱۶۷ خیابان فرنگ

۲۵ دی

مینورضای عزیزم امیدوارم حالت خوب و دماغت چاق باشد.
قریب سه هفته است بی‌وفای دارم. لازم نیست راجع وضع زندگی
در این چیز بنویسم. سر برودم قوز، بدقرض است. در این هفته
چون که مرخصی از منزل فاجعه افتاد. صدمت که به راه را می‌خواند بهر
یک که نصفه‌ام که بغرضی دارد و در این کار بصیرت هم دارد دادم
که نتوانستیم کند البته بعد از تپه بارش خوابم بسته. عیسی را هم بارها
فاجعه داده بهر مینو امروز فرستادم و به مینوراه سرسبز داده را نیز فرستادم
میدانم.

از هر سمیعی که می‌توانید بهر محبت که می‌توانید خواهش می‌کنم روز شنبه
مرا در ملاقات که در طرف من ذوق الهی قرار گرفته و سلام
مرا خدمت ایشان و خانمشان برسان البته حیف خدمت من که نمی‌توانم
مست. مهم حین سلام ریزه را به یک بخوردارسته و فرداد و سایر رقبا
برسان و هرگاه کاری در این جا داشتی بدون مضایقه بنویس
انجام کن و قرض من را معذورم بودارم سبک‌تر کند.

تصدق تو و محبت‌هایت

نامه سوم که مفصل‌تر است تاریخ ۱۵ بهمن (۱۳۲۷) را دارد و مصاحب در آن از اوضاع نابسامان ایران سخت شکایت و به مینوی توصیه کرده است که به ایران برنگردد:

مینوی جان عزیزم، چندی قبل، یعنی تقریباً بلافاصله بعد از ورود به تهران، دو سه کلمه برایت نوشتم. گرفتاری‌هایی که لازمه زندگی در ایران است و مختصر کسالتی که عارض شده بود مانع شد که مجدداً چیزی بنویسم. امیدوارم احوالت خوب باشد و همچنین سلامتی سایر رفقا را از خداوند خواستارم. از وضع ایران یقیناً به‌خوبی مطلع هستی و لازم نیست من در این باب به طول کلام بپردازم. همین قدر می‌گویم یقین بدان هر کس تو را تشویق به آمدن به این محیط کثیف می‌کند دانسته یا ندانسته دشمن تو است. زندگی در این جا قابل تحمل نیست. کاش تمام اشکالات اشکالات مادی بود. خانه، اداره، محفل آشنایان، کوچه و خیابان و نظایر آن‌ها جهنم‌هایی هستند که لاینقطع روح انسان را عذاب می‌دهند. از نظر مادی اگر از اقلیت بسیار کوچکی که به تمام معنی فاسد است بگذریم سایرین در حال احتضار به‌سر می‌برند. از ذکر این کلیات که ممکن است موجب آزرده‌گی خاطر تو بشود خیلی عذر می‌خواهم.

با شرحی که در بالا خواندی خیال نمی‌کنم لازم باشد راجع به احوال خود چیزی بنویسم، معدّلك دو سه کلمه به عنوان درد دل می‌نویسم. هنوز کاری به من رجوع نشده است با این که مصادر امور متجاوز از صد مرتبه فرمول معمولی «باید از وجود شما استفاده کنیم» را تحویل داده‌اند. وضع زندگی فعّلیم هم طوری است که تا کنون موفق به يك سطر مطالعه نشده‌ام. شاید شنیده باشی که کرایه خانه کوچکی که فقط قابل سکنی باشد در حدود ماهی ۴۰۰ تومان است. به این جهت من عجلتاً دو اتاق در منزل مادرم که آن هم اجاره است گرفته‌ام و زندگی يك خانواده ۵ نفری در دو اتاق به هیچ‌وجه با کار و مطالعه سازش ندارد. خلاصه آن که اگر تو را وسوسه کردند که به این محیط متعفن بیایی تمام این مطالب را در نظر بگیر و به علاوه در نظر بگیر که موضوع رتبه استادی هم حرف است ولو لایحه خاصی در باب تو به مجلس ببرند چنانکه هنوز لایحه مربوط به قزوینی و چند نفر دیگر در گورستان بهارستان مدفون است.

حالا برویم سر کارهای خودمان. چند روز قبل یکی از رفقا پیغامی از طرف آقای دکتر مهدوی آورد دایر به این که کتاب‌هایی را که قرار بود من برایت بفرستم ایشان خواهند فرستاد. آیا این موضوع صحت دارد و تو چنین دستوری داده‌ای؟

دیگر این که امیدوارم تا کنون چمدان بنده را فرستاده‌ای. خواهش می‌کنم اگر کرایه آن را پرداخته‌ای مبلغ آن را بنویس.

امیدوارم عادت جواب ندادن به کاغذ را ترك کرده‌ای. منتظر جوابت هستم.
به رفقا سلام مشتاقانه مرا برسان.

قربان تو - مصاحب



Stewart & Son

Gambetta

به دوست عزیزم جمعی میسریت دلمار محبت آری، لندن
لندن ۱۸/۱۲/۶۸

تصویر بسیار تیره و نومیدکننده‌ای که مصاحب جوان و تازه از فرنگ بازگشته از اوضاع ایران به دست می‌دهد مسلماً تا حد زیادی مطابق واقع بوده است. مایه شگفتی و تأسف است که مصاحب این شکایت‌های تلخ دوران جوانی خود را در دوره پیری و پختگی انگار به کلی از یاد برده و، برعکس، مینوی را متهم کرده است که همواره از همه چیز و همه کس شکایت داشته و کوشیده است خود را «مظلوم سیاسی» قلمداد کند! نامه‌های دوستانه مصاحب به مینوی در مجموع این را هم معلوم می‌کنند که در ایام تحصیل مصاحب در انگلستان مینوی تا چه حد از او حمایت «معنوی» می‌کرده و همین موجب شده بوده است که دوستی و رفاقت صمیمانه‌ای میان آن‌ها پدید آید، چنانکه مصاحب از این بابت خود را مرهون و مدیون مینوی می‌دانسته است. قطعه‌ای هم که مینوی در همان سال ۱۳۲۷ خطاب به مصاحب سروده و من مسوده آن را میان کاغذپاره‌های مینوی یافتیم حاکی از شدت دوستی و صمیمیت میان آن‌ها در آن سال‌هاست. این مقاله را با ذکر قطعه مینوی که می‌شود آن را از اخوانیات طنزآمیز معاصر دانست به پایان می‌برم:

ای مصاحب گرز شهر کمبریج	لندن آبی بنده جا بت می‌دهم
گر بمانی فی‌المثل یک هفته‌ای	بهر خفتن رختخوابت می‌دهم
همچو گل اندر اطاقت می‌نهم	چون درخت میوه آبت می‌دهم
صبح و ظهر و شب به جای خوردنی	تخم با سیخ کبابت می‌دهم
گاه در شطرنج ماتت می‌کنم	گاه در شوخی جوابت می‌دهم
از برایت می‌گذارم صفحه‌ها	ویسکی و جین و شرابت می‌دهم
استراحت گر زند زیر دلت	تا بخواهی شب عذابت می‌دهم
ور به من قانع نباشی بی‌درنگ	دست مُشتی شیخ و شابت می‌دهم

این شعر پرآب در موسم نوروز ۱۳۲۷ در لندن تحریر شد.

پی‌نوشت

۱. مصاحب از باب تأکید همین آیه را در صدر مقاله خود نیز آورده است.
۲. نامه‌های هنینگ به مینوی که تماماً به زبان انگلیسی است اکنون در گنجینه اسناد مینوی مضبوط و محفوظ است. پیش‌نویس نامه انگلیسی مینوی به هنینگ هم که در آن «حدس صائب» هنینگ را درباره لغت «دشمنایگی» تحسین کرده موجود است.